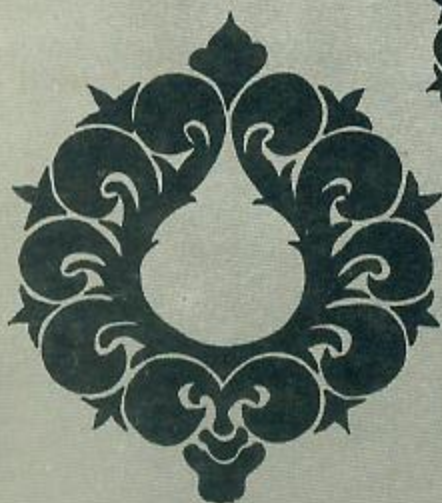


فصلنامه مطالعات تاریخی

«علمی پژوهشی»



سال چهارم، شماره اول و دوم

شماره مسلسل ۱۳ و ۱۴ بهار و تابستان ۱۳۷۱

فصلنامه مطالعات تاریخی

با آثاری از:

دکتر میکائیل بایرام دکتر امامی علی حقی محمد حسین ساکت

منصور صفت گل عبدالله ظهیری سوسن اصیلی احمد سیدی نوقابی

سید صفر رجبی

آیا تاریخ می تواند «علم» باشد؟

این سوال که ممکن است در وهله اول اهل تاریخ را شگفت زده و حتی رنجیده نماید، سوال نامربوط و نسنجیده ای نیست بلکه پاسخ شایسته و منقحی را از مورخان و دست اندرکاران رشته تاریخ، طلب می کند. طرح این سوال یا شبیهه در مورد تاریخ پیشینه ای دراز در تاریخ معرفت دارد. دو فیلسوف نامدار تاریخ، ارسطو - از بانیان فلسفه قدیم و دکارت - پدر فلسفه جدید، بر علم نبودن تاریخ پای فشرده و نه تنها در آن شأن و حیثیتی علمی نیافته اند، بلکه ضرر و آفت هم در آن دیده اند. از غیر فیلسوفان ناپلئون می گفت: تاریخ چیست؟ هیچ! افسانه های بی پایه ای که تنها فرقی با دیگر افسانه ها آن است که همه آن را قبول دارند.

ارسطو صریحاً تاریخ را فروتر از شعر می نشاند به این دلیل که تاریخ با واقعیات جزئی سر و کار دارد، در حالی که سر و کار شعر با واقعیت های کلی است و لذا شعر را از تاریخ فیلسوفانه تر می پنداشت^۱. با این تحلیل وی نتوانست تاریخ را در شمار علم و حکمت در آورد و چنان که مشهور و مشهود است در طبقه بندی خود از علوم، جایی به تاریخ اختصاص نداد. مسلمانان هم که طبقه بندی ارسطویی را پذیرفتند، هیچ گاه به تاریخ به عنوان یک علم ننگر بستند. دکارت در بدینی نسبت به تاریخ از ارسطو هم پا را فراتر نهاد و در رساله «گفتار در روش راه بردن عقل» اگرچه خاطر نشان کرد که «آگاهی بر وقایع مهم

تاریخی طبع را بلند می‌سازد و چون آدمی آنها را با تمیز بخواند، قوه تعقل خویش را پرورش می‌دهد» ولی در ادامه، مخاطرات و آفات سر و کار داشتن با تاریخ را گوشزد کرد و گفت: «... هم چنین اگر آدمی به کارهایی که در قرون گذشته بدان اشتغال می‌ورزیدند سرگرم شود، از مسائلی که در عصر حاضر محل ابتلاست عاری می‌گردد. به علاوه انس با افسانه‌ها بسیاری از امور را که ممتنع است، ممکن به نظر می‌آورد و حتی تواریخ صحیح هم مقدار قضایا را تغییر می‌دهند و بزرگ می‌نمایند تا مردم را به خواندن آنها راغب سازند و اگر هم چنین نکنند همانا اکثر قضایای حقیر را که چندان برجسته نیست به سکوت می‌گذرانند و به این سبب امور دیگری را که نقل می‌کنند چنان که بوده جلوه نمی‌نمایند و هر کس امثال و شواهد تاریخ را جهت رفتار و کردار خویش پیشنهاد کند کارش به دیوانگی کسانی منجر می‌شود که از پهلوانان و عیاران افسانه‌ها سرمشق می‌گیرند و مقاصد وی را وجهه همت می‌سازد که از قوه او بیرون است»^۱.

چنان که ملاحظه می‌شود، بدبینی مفرط دکارت به تاریخ تاحدی است که حتی فایده علم تاریخ را که عبرت از گذشتگان باشد متفی می‌داند، به این دلیل که تاریخ آمیخته با ذهنیت مورخان و مشحون از هوس قصه پردازی آنان است.

یکی از دوستان مالبرانش - از فیلسوفان پیرو مشرب دکارت - نقل نموده است که حکیم در حق وی علاقه ای داشت اما وقتی یک بار وی را در ضمن مطالعه تاریخ توسیدیدس غافلگیر کرد، وی به کلی از چشمش افتاد^۲.

تاریخ در فرهنگ اسلامی نیز از طعن و تشنیع مصون نمانده است. مرحوم علامه اقبال لاهوری در «احیای فکر دینی در اسلام» یادآوری می‌کند که در قرآن در کنار تجربه باطنی، به صراحت به دو منبع دیگر معرفت تصریح شده است. یکی از این دو تاریخ است و دیگری عالم طبیعت، ولی دردمندانه شکوه می‌کند بواسطه سلطه فرهنگ و فلسفه یونانی این دو نوع معرفت در میان مسلمانان مهجور و متروک افتاده است. به گفته اقبال:

«در عین آن که فلسفه یونانی به دامنه دید متفکران اسلامی وسعت بخشید، بطور کلی بینش ایشان را درباره قرآن دچار تاریکی کرد. سقراط تمام توجه خویش را تنها به جهان آدمی محدود کرده بود. برای وی موضوع بحث شایسته آدمی، تنها خود آدمی بود نه